

فصلنامه نقد کتاب
اویات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۵۱

گاه سودای حقیقت گه مجاز ۱

نقدی بر کتاب کیمیا پروردۀ حرم مولانا

● صدف گلمرادی

مدرس دانشگاه فرهنگیان تهران sgol_00055@yahoo.com

«هر فسادی که در عالم افتاد، از این افتاد که یکی، یکی را معتقد شد به تقلید یا منکر شد به تقلید» (شمس، ۱۳۹۶: ۱۶۱).

چکیده

پژوهش حاضر با هدف معرفی و نقد و بررسی کتاب کیمیا پروردۀ حرم مولانا صورت گرفته است. اگرچه در عنوان کتاب نامبرده کلیدوازه «نقد» دیده نمی‌شود، اما نه تنها چنان‌که در صفحه عنوان داخل آن مشاهده می‌کنیم، «... با نقد رمان‌های کیمیاخاتون، دختر رومی و ملت عشق ...» همراه است، بلکه حتی به مقتضای حال و نیاز، به نقد آثار تاریخی چون مناقب‌العارفین افلاکی، رساله سپهسالار و برخی از آن‌چه بعضًا در فضای مجازی یا نشریات دراین‌باره منتشر شده است هم می‌پردازد. اشارات نامعلوم مقالات شمس را نیز با این نگاه جهت‌دار نقادانه و با حدسیات خود تکمیل و مرجع‌یابی می‌نماید، با تکیه بر همین آثار تاریخی چنان‌که خواهیم دید تصویری جانبدارانه از شمس و رابطه او با کیمیا خاتون و علاءالدین (فرزنده مولانا) ارائه می‌کند و ناخودآگاه به دامی گرفتار می‌شود که رمان‌نویسان (متهمان پرونده حاضر) را از آن نهی می‌کند. فقدان انسجام ساختاری، نقد اندیشه‌ورزان به جای نقد اندیشه، تناقضات متعدد در بطن کتاب و به رسمیت نشناختن مرز میان تاریخ و تخیل و درنتیجه ارزیابی رمان به مثابه نوعی هنری با محک تاریخ از دیگر ویژگی‌های کتاب حاضر است.

کلیدوازه: کیمیاخاتون، دختر رومی، ملت عشق، شمس تبریزی، غلامرضا خاکی



■ خاکی، غلامرضا (۱۳۹۷). کیمیا پروردۀ حرم مولانا
 (روایت‌هایی از زندگی مشترک شمس تبریزی و
 کیمیا خاتون). تهران: هرمس.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۶
 ۱۳۹۸ تابستان

۵۲

مقدمه

قابل استنادترین اثری که رد پای کیمیا خاتون دختر خوانده یا پروردۀ حرم مولانا را در زندگی شمس تبریزی نشان می‌دهد اشاراتی است که در مقالات شمس به چشم می‌خورد. پس از آن به طور طبیعی این زندگی مشترک به دلخواه تذکر نویسان و مطابق میل مورخان رنگ و لاعبی دیگر می‌پذیرد و در دنیای معاصر با دیگرخوانی‌هایی که از تاریخ صورت می‌پذیرد این بار کیمیا محمولی در خور برای برجسته کردن تبعیض‌هایی جنسیتی قرار می‌گیرد که دغدغه برخی رمان‌نویسان دنیای مدرن است و به این ترتیب کیمیا از حاشیه به مرکزیت متن‌ها راه می‌یابد و برای دوستداران شمس و مولانا و پژوهشگران این حیطه به نامی آشنا تبدیل می‌شود. غیر از دو کتاب سعیده قدس و فروی که به رغم اشتراک اسمی و موضوعی با دو نوع نگاه و تخیل متفاوت به این زندگی شاخ و برگ داده اند نهال تجدد دیگر نویسنده‌ای است که در عارف جان سوخته به زندگی شمس و به تبع کیمیا پرداخته است. در دو سه سال اخیر نویسنده‌گان ترک هم به این جرگه وارد شده‌اند و در این زمینه ملت عشق شافاک و دو کتاب سرشناسی عشق و شمس خاموش سینان یامور (با یاغمور) قابل ذکر هستند که در هر سه، شخصیتی متعادل و معقول از کیمیا مشاهده می‌کنیم. بدیهی است که در این آثار با آمیختگی تاریخ و تخیل و در نتیجه با هنر روبرو هستیم نه با تاریخ مرسی که تقریباً هیچ‌گاه در محدود پژوهش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است به رسمیت شناخته نشده‌است. یکی از دو نقد اساسی و قابل اعتمایی که به برخی از این رمان‌ها اختصاص یافته است کتاب کیمیا پروردۀ حرم مولانا است که نویسنده سعی دارد تخیل شکل گرفته در سه رمان کیمیا خاتون قدس، کیمیا دختر رومی فروی و ملت عشق شافاک را به نقد بکشد و کیمیا رانه

اویات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۵۲

دخترخوانده مولانا که پروردۀ حرم او بداند و با رجوع به آثار تاریخی که آن‌ها هم از دید نقادانه جناب خاکی دور نمانده‌اند به نقد رمان پردازد. پیش از آن در سال ۱۳۹۶ اعظم نادری نیز کاری مشابه را در بی من مروارائۀ کرده بودند با این تفاوت که در آن جا نویسنده بدون ارجاع به تذکره‌ها و متکی بر مقالات شمس و نیز مکتوبات مولانا نگاهی منتداهه به چهار کتاب کیمیاختاون، کیمیا دختر رومی، ملت عشق و عارف جان سوخته دارد که اگر چه این اثر بسیار منسجم‌تر از کیمیا پروردۀ حرم مولانا است اما چون باز بنیان تحلیل‌های نویسنده بر مدار سنجش رمان با عیار تاریخ شکل می‌گیرد منطق کتاب آسیب دیده‌است. در ادامه این نوشتر نقد و معرفی کتاب غلام‌رضا خاکی را از نظر می‌گذرانیم. با توجه به این که ساختار این تحلیل بر اساس ترتیب فصل‌های کتاب کیمیا پروردۀ حرم مولانا پیش می‌رود از مقوله‌بندی جدیدی در بدنهٔ پژوهش صرف نظر شده‌است.

نقد و تحلیل

کیمیا پروردۀ حرم مولانا شامل ۲۸۷ صفحه است که از درآمد، دیباچه، پیش‌نگاشت، پنج فصل، سه پیوست، یادداشت‌ها، منابع و نمایه تشکیل می‌شود.

درآمد کتاب به نظرات توفیق سبحانی، مولوی‌پژوه اختصاص دارد که در آن به تمجید کتاب حاضر پرداخته و توصیه کرده‌است، آنانی که به دنبال کسب اطلاعات دقیق و مستند درمورد زندگی شمس و مولانا هستند، به این کتاب رجوع نمایند. مهدی سالارنسب، دیگر مولوی‌شناس معاصر در دیباچه که بیشتر می‌توان آن را یک مقدمه تلقی کرد، با معرفی گونه‌ای از فصل‌بندی و مقدمات کتاب این اثر را «تحقيقی تاریخی برای روشن تر کردن زندگی شمس و ماجراهای قوئیه در ایام وصال شمس و مولانا» می‌داند و بدون اظهار نظر تبیین‌کننده‌ای می‌نویسد که اگرچه در جاهایی با نویسنده کتاب اختلاف نظر دارد، اما خود را در کلیت و هدف با ایشان همراه می‌بیند.

نویسنده در پیش‌نگاشت سی صفحه‌ای کیمیا پروردۀ حرم مولانا به منزله آینه‌ای از کتاب با گزینش عنوان‌های متعدد برای موضوعاتی که می‌توانستند ذیل هم جای بگیرند، انسجام باسته متن را از دست می‌دهد.

کتاب در قالب «مجال خیال»، «از رمان نویسی تا تاریخ‌نگاری» و «شمس خیالی یا واقعی» در مجموع خیال‌پردازی رمان‌ها را تنها در ابعاد مبهم واقعیت موجه می‌داند و رمان‌نویسان را متهم می‌نماید که «مرز بایدهای اخلاقی را شکسته و کوشیده‌اند، خیال‌ها و آزردگی‌های شخصی خویش را جایگزین واقعیت‌های تاریخی عارفان کنند» (خاکی، ۱۳۹۷: ۱۷) و با نگاه نقادانه به برخی از آثار موجود، بر این باور است که: «آن خداآگونه‌هایی که مریدان ساده‌دل

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۵۴

دیروزی تجسم و تصویر و در کتاب‌های مناقب ساختند، فقط می‌توانند قهرمان منفور یا محبوب رمان‌های رؤیابی امروزی باشند» (همان: ۱۷). او در «دلیل نگارش کتاب» و «وکلای کیمیا» پا را ز حد عنوان فرعی کتاب فراز مر نهاد و صرفاً به نقد کتاب‌های کیمیاخاتون و دختر رومی بسنده نمی‌نماید و به برخی افراد که در مجلات و کتاب‌ها دربار شمس سخنی مخالف رأی نویسنده گفته‌اند، می‌تازد و در «أنواع ارزیابان و داوران» و نیز «تأمل»، آسیب‌شناسی آثار موجود درباره شمس را مدنظر دارد و با توجه به «وجود داستان‌ها و روایت‌های ناسازگار در منابع تاریخی» و «نقد نشدن روش‌شناسی و منابع مرتبط با شمس» (همان: ۲۵) و نیز تردیدی که در صحت انتساب بخش‌هایی از مقالات شمس به او وجود دارد، پیشنهاد می‌کند، مقالاتی نو با تفکیک «مسلمات و منسوباتِ مقالات شمس نکاشته شود» (همان: ۲۵-۲۶). سپس در «پیشگام شمس‌شناسی در ایران»، «ویژگی‌های تصحیح خوشنویس» و «اثرات تصحیحی خوشنویس» از ناصر صاحب‌الزمانی و احمد خوشنویس، به عنوان دو پیشگام شمس‌شناسی در ایران تقدیر می‌نماید و رویکرد علمی همراه با فروتنی خوشنویس را در تصحیح مقالات شمس و نیز مقدمه‌ای که در تبیین تناقضات امثال افلاکی و سپهسالار دربار شمس در این نسخه وجود دارد، می‌ستاید و می‌نویسد: «با بررسی که نگارنده از این دو نسخه به عمل آورده است، بیشتر مطالب این دو نسخه انسجامی منطقی دارند» (همان: ۲۸)، اما با تمام این توضیحات مشخص نکرده است که چرا منبع کتاب خود را نسخه محمدعلی موحد قرار داده است، نه خوشنویس. نویسنده در ادامه از «تابش شمس در آسمان وجود» خود سخن می‌گوید و سپس در بخش «پیشینه این نوشتار» که انتظار می‌رود، با آثار تألیفی مرتبط با کتاب حاضر آشنا شویم، از نگارش اولیه کتاب که با نظرات متفاوتی همراه بوده است، سخن می‌گوید و نوشهای از میرجلال‌الدین کزانی در تأیید کار خود ضمیمه می‌کند و بار دیگر از انگیزه و ضرورت نوشتتن کتاب حاضر می‌نویسد. نهایتاً قبل از «سخن آخر» که تقدیر و تشکر از کسانی است که حقی برگردان نویسنده دارند، بخش «یادآوری» در توضیح منابع اصلی کتاب و شیوه ارجاع به آن‌ها می‌آورد. ارجاعات با شماره اثر شناسایی می‌شوند، در حالی که حدود چهل صفحه کتاب را با این ارجاعات ناشناس پشت سر نهاده ایم. از این‌رو این «یادآوری» اندکی دیرهنگام است. بر این اساس مقالات شمس، رساله سپهسالار، مناقب‌العارفین، فیه‌مافیه و مکتوبات مولانا منابع پنج گانه‌ای است که استناد به آن‌ها را به همین ترتیب با شماره‌های ۱ تا ۵ در متن کتاب به صورت شماره اثر و صفحه آن مشاهده می‌کنیم. خاکی با تأسی به کتاب‌های دههٔ شصت و اوایل دههٔ هفتاد جز درمورد پنج اثر مذکور از ارجاع درون‌منتهی پرهیز کرده است. بخش مجزایی به اسم فهرست منابع ندارد و همهٔ این موارد را به صورت آمیزه‌ای از پی‌نوشت و

اویات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۵۵

منبع‌نویسی در قالب بیش از سیصد شماره در پایان کتاب آورده است. با درک این ضرورت که موارد قابل توجهی از این پی‌نوشت‌ها به ذکر حکایات مرتبط با متن کتاب اختصاص دارد و نویسنده ناگزیر از بیان آن‌ها است، بهتر این بود که در پایان هر فصل ساماندهی می‌شدند تا ضمن آن که دسترسی خواننده به مرجع سخنان و اشارات متن تسهیل می‌شد، نویسنده با مدیریت امر در دام تکرار بعضی پی‌نوشت‌ها نمی‌افتد و برخی منبع‌شناسی‌های ضروری را از قلم نمی‌انداخت. توضیح این که در کتاب کیمیا پروردۀ حرم مولانا مأخذ‌شناسی منابع اصلی کتاب مانند پنج اثر شماره‌گذاری شده، کیمی‌اخاتون، دختر رومی، ملت عشق، پله پله تا ملاقات خدا و موارد دیگر موجود نیست. درنتیجه امکان شناسایی منبع مورد استفاده نویسنده برای مخاطب وجود ندارد. ضمن آن که در حین تحلیل‌ها از دو کتاب صد داستان در زندگی مولوی (همان: ۲۳۷) و نقد حال ما (همان: ۱۳۹) که ظاهراً دو اثر دیگر ایشان درباره شمس است نام می‌برد، اما نه تنها در منابع کتاب جای آن‌ها خالی است که در هیچ پایگاهی حتی کتابخانه ملی نشانی از آن‌ها یافت نمی‌شود.

پس از مقدمات فصل‌های کتاب با عنوان‌های تقریباً ادبی و سنجیده «شمس تبریزی کهای تو»، «آن چیز دگر آمد»، «آمدی اندر برم»، «دست در گردن دیگری» و نهایتاً «بی ما کجا شد» دیده می‌شوند و گزیده گفته‌هایی از شمس، مولوی و مناقب افلاکی مفتح هر باب از این کتاب است.

فصل اول کتاب «شمس تبریزی کهای تو» نام دارد. اگرچه نویسنده در این فصل موضوع محوری کتاب، یعنی زندگی مشترک شمس و کیمیا، را به فراموشی می‌سپرد، اما می‌توان ادعا کرد که درمورد زوایای دیگر زندگی شمس قابل قبول ترین تحلیل‌های کتاب را در آن مشاهده می‌کنیم. خاکی با استناد به مقالات شمس و تکمیل اشارات و مجهولات آن با حدس و صلاح‌دید خود در بخش «سلوک ظاهری» و «پای در ره» از شمس پرنده و مسافر سخن می‌گوید. در عنوان‌های «جویای زندگی»، «مرید پروری» و «استادان و مشایخ»، «کرامات» و «تحصیل علوم رسمی» اطلاعاتی درباره گفتار و کردار معنوی شمس در اختیار خواننده قرار می‌دهد و در ذیل عنوان‌های «تسامح»، «جمال‌پرستی»، «خلق و خوی»، «یکرنگی»، «خودستایی» و «جایگاه سخن» به خلقيات شمس می‌پردازد.

«آن چیز دگر آمد» **فصل دوم** کتاب است. نویسنده در بخش‌هایی از این فصل کوتاه در قالب عناصری چون: «اولین دیدار»، «مولانا در آزمون تحمل»، «شمس شیخ یا مرید»، «دور اول مخالفت‌ها» و «کوچ آفتاب پرنده» تاحدودی از موضوع کتاب فاصله می‌گیرد. تنها بحث چالشی این فصل مطرح کردن موضوع «دخالت شمس در زندگی علاء‌الدین» است که نویسنده با طرح پرسش‌هایی

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۵۶

صحت این روایت و درنتیجه استناد رمان نویسان را به آن زیر سؤال می‌برد.

فصل سوم با عنوان «آمدی اندر برم» تنها شش صفحه دارد و طبق سیاق کتاب با حدسیات و گمان‌های نویسنده به ماجراهای بازگشت شمس، «آن صنم گریز پا» به آغوش قونیه می‌پردازد و پس از آن «دست در گردن دیگری» می‌اندازد و مناقشه‌آمیزترین فصل کتاب یعنی زندگی شمس و کیمیاخاتون شکل می‌گیرد، چراکه نویسنده با بال و پر دادن به اظهار نظرهای منفی‌ای که در مقالات شمس درباره کیمیا دیده می‌شود، ویژگی‌هایی چون «عشه‌گر چموش»، «زیبایی بداخل‌الاق» و «بیمار نافرمان» را در جایگاه عنوان‌های اصلی کتاب می‌نشاند و در مقابل، برخی از گزاره‌های مثبت درمورد کیمیا مانند «آن کیمیا نامی بهتر از همه‌ای بود، به همه چیز، هم به جمال هم بد من نگفت، اما [زندگی ام با او] چیزی نشد. خدایش بیامرزاد» (همان: ۱۴۷) را به حاشیه می‌سپارد و تن به پذیرش بخشی دیگر از آن‌ها نمی‌دهد؛ او تجلی حق در هیبت کیمیا را که برگرفته از عبارت «من خواهان کیمیا نبودم و نبود الا خدا» در مقالات شمس است، مورد تشکیک قرار می‌دهد و ضمن آن که کیمیا را در آن حد نمی‌بیند که بتواند مظهر حق گردد، چشم بر تناقضات موجود در مقالات شمس می‌بندد و به بهانه این که شمسی که با اanalحق گفتن حلاج مخالف بوده است، نمی‌تواند با تجلی حق در هیبت کیمیا موافق باشد، آن را رد می‌کند. غافل از آن که تاریخ عرفان مملو است از این نگاه تجلی گرایانه.^۳ نویسنده در «موقعیت کیمیا در خواستگاری» اشارات مقالات شمس را با حدس در راستای خواست خود تکمیل می‌نماید و می‌نویسد که کیمیا در خواستگاری از شمس مهر طلبیده و گویی شمس برای پرداخت این مهریه درمانده بوده است (همان: ۱۰۸). او از این ماجرا دو نتیجه می‌گیرد: نخست آن که «و این نشان می‌دهد که کیمیا آن گونه که سینه‌چاکان امروزی‌اش گمان می‌کنند، دختری چشم و گوش بسته نبوده است» (همان). رد دخترخواندگی کیمیاخاتون نتیجه دومی است که از این قصه گرفته می‌شود؛ به‌این‌ترتیب که کراخاتون و مولاتا ارادتمند شمس هستند و امکان ندارد در جایگاه مادر و پدرخوانده کیمیا از شمس مهر بطلبند. بنابراین کیمیا پرورده حرمتی بیش نیست. ایشان پس از این بهره‌برداری‌های اخلاقی از ماجرا می‌نویسد: «گویا این مهریه پرداخت نشده و (عندلاستطاعه؟!) و انهاده شده است» (همان). به‌این‌ترتیب فضا را برای استفاده دوباره از مهریه در جایی باز می‌گذارد که می‌خواهد اثبات نماید، به قاضی رفتن شمس به خاطر مطالبه مهریه کیمیا بوده است و می‌نویسد: «علوم می‌شود، کابین کیمیا که صد درهم بوده است، در ابتدای ازدواج پرداخت نشده است» (همان: ۱۴۳).

اگرچه صاحب‌نظران معتقد‌اند که تاریخ‌نویس با فرضیه حفره‌های تاریخی

اویات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۵۷

را پر می‌کند و رمان نویس با تخیل^۶، به‌زعم نگارنده خاکی به‌ویژه در این فصل در مواردی پا را از حد اختیارات تاریخ‌نویس فراتر می‌نهاد و با مداخلهٔ تخیل خود به داستان پردازی رمان نویسان (که متهمنان پروندهٔ کتاب حاضر هستند)، نزدیک می‌شود. او در توجیه حکم شمس به کیمیا که «روی تو هیچ کس نخواهم ببیند الا مولانا» می‌نویسد: شاید «کیمیا پس از ازدواج روبند برانداخته»^۷ (همان: ۱۱۰) که مشمول این محدودیت شده‌است؟ خیانت‌کاری کیمیا را ز گزاره‌هایی استنباط می‌کند که منطقی نمی‌نماید (همان: ۱۹۱)؛ تنبیهات فیزیکی کیمیا توسط شمس را «برخورد فیزیکی ... که می‌تواند برخاسته از حس انجام وظیفهٔ شمس بر پایهٔ آیهٔ ششم سورهٔ تحریم باشد» (همان: ۱۲۱)، تلقی می‌کند.^۸ به‌زعم نگارنده این تحلیل و توجیه‌های نویسندهٔ کتاب همان قدر خیالی، غیرقابل قبول و مشتمل‌کننده است که نسبت‌دادن قتل کیمیا به شمس توسط قدس و دیگران.

او در ادامهٔ این فصل دو روایت از زندگی کیمیا را نقد می‌کند. روایت اول مرگ کیمیا در خانهٔ شمس است که در مناقب‌العارفین افلاکی و به‌تبغ آن در یکی دو روایت متأخر همچون کیمیاخاتون اثر سعیده قدس دیده می‌شود. نویسنده نه فقط در این بخش که در سراسر کتاب معیار خود برای پذیرش یا عدم پذیرش روایات افلاکی و سپهسالار را بیان نمی‌کند و به‌مقتضای حال و نیاز به آن‌ها استناد می‌کند یا در تخطهٔ آن‌ها می‌کوشد. بنابراین در این جا نیز تنها با مجھول خواندن این روایت معلوم افلاکی (همان: ۱۲۷) آن را رد می‌نماید. درحالی که به نظر می‌رسد، با قرائت متن‌تری می‌توانست به این مجادله‌انگیزترین روایت زندگی شمس تاحدودی سامان ببخشد.

«مرگ کیمیا» پس از جدایی روایت دومی است که مورد حمایت نویسنده هم هست. اگرچه از نظر تاریخی و شواهدی که در زندگی شمس و مقالات وجود دارد، وزنه به نفع این روایت بسیار سنگین‌تر از روایت قتل کیمیا است، اما نویسنده با تکیه بر علائق و انتخاب‌های گزینشی خود از در کنار هم نشاندن تمام گزاره‌های متناقض و رد یا تأیید آن‌ها بازمانده و حجت قانع‌کننده‌ای به خواننده ارائه نکرده است.

«بی ما کجا شد» پنجمین فصل کتاب است که چندان مرتبط با زندگی مشترک شمس و کیمیا و موضوع کتاب نیست. نویسنده با ذکر فرازوفرودهایی که در اقبال و ادب‌مولا نا به شمس در مقالات به چشم می‌خورد، آن را متأثر از عکس‌العمل مولا نا در مقابل دشمنان شمس می‌بیند و از «واماندگی مولا نا در چنبره عناهدا» سخن می‌گوید و به «نقد عملکرد مولا نا» می‌پردازد. به دنبال آن شمس به مرحلهٔ «اعلام بی‌نیازی از مولا نا» می‌رسد و «نقد شمس از مولا نا» و «رنجش درویش» رو می‌نماید و در ادامه با استناد به روایت‌هایی از رسالهٔ

سپهسالار و مناقب‌العارفین موضوع غیبت شمس را با عنوان‌های متعدد «بی ما کجا شد»، «پریدن در افق غیب» و «افسانه شو» می‌پروراند و در پایان این فصل در قالب «گریختن معنا در چرخش قلم» ناخواسته تناقض‌های مقالات شمس در این زمینه را آشکار می‌سازد (همان: ۱۷۳). پس از آن به مبحث «عروسوی مولانا با شاهد ازلى» می‌پردازد. به نظر می‌رسد، این دو مقوله آخر خارج از موضوع فصل حاضر است و بهجا بود که گریختن معنا در چرخش قلم در «شمس تبریزی کهای تو» جای می‌گرفت و با توجه به این که کتاب در مورد شمس و کیمیا است، آوردن مرگ مولانا در این فصل محلی از اعراب ندارد.

پس از پنج فصلی که نقد و معرفی شد، نویسنده در سه پیوست به نقد کتاب‌های کیمیاختاون و دختر رومی، تحلیل سه نامه مولوی به علاءالدین و نهایتاً نقد رمان ملت عشق می‌پردازد. انتقال علاءالدین به بخش پیوست به دلیل کاری تأمل‌برانگیز است: اول این که نویسنده مکتوبات را جزء پنج منبع اصلی خود معرفی می‌نماید و تنها جایی که به این مکتوبات ارجاع می‌دهد، در ارتباط با نامه‌های مولانا به علاءالدین است که به پیوست منتقل شده است. نکته دوم این که علاءالدین پس از شمس و کیمیا مهره اصلی در روایت‌های تاریخی این زندگی مشترک است و انتقال آن به بخش پیوست به حاشیه راندن این متن تلقی می‌شود، اما در مورد رمان‌ها نگارنده از موضوع پیشین نویسنده کتاب دفاع قاطع می‌نماید که «به دلیل ماهیت خیالی رمان و پژوهشی و تاریخی نبودن آن انتشار نقدی تحقیقی را بر کتاب لازم نمی‌دانست» (همان: ۱۸۵)؛ چراکه اصولاً از منظر تطبیق با تاریخ به نقد رمان تاریخی پرداختن به رسمیت نشناختن حیطه هنر و رمان است.^۸ صاحب‌نظران بر این باورند که رمان تاریخی «پیش از هرچیز باید رمان باشد و بعد «تاریخی»^۹. آنان ارزش این نوع ادبی را به عنصر خیال‌پردازی و جنبه فردی، شخصی، ذهنی و عاطفی دادن به رخدادها یا شخصیت‌های تاریخی می‌دانند که طی آن دستبرد در واقعیت تاریخی و بازخوانی تاریخ از منظری دیگر رخ می‌دهد» (سیداشرف، ۱۳۸۱: ۲۶).

بر این اساس به‌زعم نگارنده قضایت، مقایسه، تطبیق و ارزیابی روایت‌های رمان تاریخی که وظیفه‌ای در تبعیت از واقعیت‌های تاریخی ندارند و گاه می‌توانند، در تقابل و اعتراض به روایت‌های رسمی تاریخ شکل بگیرند (پارسانس، ۱۳۹۰: ۴۳)، امری عبث است و محققان ما بیش از این که همت خود را صرف نقد اخلاقی و تاریخی رمان‌ها کنند، باید با تبیین مرز میان هنر و واقعیت و نیز بازکردن گره‌های کور و بحث‌برانگیز منابع تاریخی، خواننده را در شناخت صحیح ابعاد واقعی شخصیت این بزرگان فرهنگی یاری نمایند. با این وجود نگارنده در این نقد و نظر به‌خاطر پیوست اول و سوم که به سه رمان کیمیاختاون، دختر رومی و ملت عشق پرداخته‌است، ناگزیر در حد ضرورت به حیطه رمان‌ها هم

وارد می‌شود.

پیوست (الف) کتاب با عنوان «شمس در بوته کدامین کیمیا؟!» (درنگی در کتاب کیمیاختون نوشته سعیده قدس)^{۱۰} بیانگر این است که نویسنده مرز میان رمان و تاریخ را نادیده گرفته و با همان استدلال و نگاهی که به نقد مناقب‌العارفین و رسائل سپهسالار پرداخته، در این بخش هم وارد عمل شده است. او با تطبیق روایت‌های کیمیاختون و دختر رومی با یکدیگر و با تاریخ‌گویی در تبعیت آن دو از هم یا از تاریخ الزام می‌دیده‌اند و در ادامه با یکسونگری، غفلت از وجه مقابل و ندیدن القاب مثبتی که از جانب حامیان شمس در کتاب کیمیاختون به او منتب می‌شود، به ویژگی‌های منفی‌ای که از زبان مخالفان او در این کتاب می‌آید، معتبرض می‌شود، به رویکرد فمنیستی نویسنده می‌تازد و صرفاً باتکیه بر نظرات مثبت مولوی درباره زنان و با غفلت از سویه‌های منفی اندیشه و کلام مولوی که برخی حتی او را درزمینه زنان بیشتر وفادار به سنت قرون وسطایی دانسته‌اند تا سیره رسول اکرم (شمیل، ۳۵۹-۳۵۸: ۱۳۸۲)، به دنبال اثبات این مدعای است که وقتی مولانا زنان دیگر را این همه نواخته است، به طریق اولی به کیمیا، پرورده حرم خود لطف بیشتری داشته و نمی‌توانسته است، درمورد تعدی به حقوق او از جانب شمس بی‌اعتنای باشد. نهایتاً همنوا با برخی دیگر از پژوهشگران^{۱۱} با مبنای فروپیدی دادن به بعضی گزاره‌های کتاب که تنها می‌تواند از تجربه زیسته نویسنده نشأت گرفته باشد، ناخودآگاه گویی طرفیت نقد روانکاوانه را به کتاب کیمیاختون می‌بخشد که به‌زعم نگارنده فاقد آن است. واقعیت این است که بطبق غوری که نگارنده داشته و مستندات کتاب غلامرضا خاکی هم آن را تأیید می‌کند، رمان‌های موجود درمورد زندگی مشترک شمس و کیمیا چنان که بعض‌آ خود نیز گفته‌اند^{۱۲}، به‌نحوی افراطی پاییند به تاریخ بوده‌اند و بسیار کمتر از حدس و گمان‌های نویسنده کتاب کیمیا پرورده حرم مولانا در دام حدسیات تاریخی گرفتار شده‌اند.^{۱۳}

عنوان پیوست (ب) «علاءالدین افتخار جلال الدین؟!» است. در این پیوست نویسنده با استناد به مواردی همچون: سه مکتبی که مولانا برای علاءالدین نوشته است (البته جوابی از فرزند نگرفته)، مقبره فرزند که در جوار پدر مولانا است، سهم‌الارثی که نه توسط مولانا که با واسطه قاضی برای وی مشخص شده است و بدون در نظر گرفتن مواضع شمس در مقالات در قبال علاءالدین که گاه تا حد «...خواستیمش که بر هم درانم» (شمس، ۱۳۹۶، ج ۲: ۲۶۶) پیش می‌رود، به دنبال ترسیم چهره‌ای مثبت از علاءالدین است تا به این وسیله شائبه دل‌سپردگی او را به کیمیا و نقشی منفی‌ای که در این زندگی مشترک در روایات تاریخی برای وی تصویر شده است، رد نماید و بدگویی‌های موجود در

کتاب مناقب‌العارفین را به دعواهای خانوادگی پس از مرگ مولانا برای تصاحب جایگاه معنوی او منتب می‌کند (خاکی، ۱۳۹۷: ۲۲۴).

«رمان یا رسالت سیر و سلوک؟» (تأملی در کتاب ملت عشق نوشته الیف شافاک) پیوست (ج) کتاب است. نویسنده پس از بیان خلاصه‌ای از ملت عشق اقبال جامعه به این کتاب را متأثر از عواملی حاشیه‌ای می‌داند که ناشی از گرایشات فمنیستی کتاب، وجود دستورالعمل‌های عرفانی، جذابیت کتاب‌های معنویت‌گرا، حساس شدن فضای جامعه به مولانا به دلیل رمان‌های پیشین و روان‌شناسی‌زدگی در جامعه ایران (خاکی، ۱۳۹۷: ۲۲۶) است و با مسکوت گذاشتن روایت علاقه‌مندی کیمیا به شمس و زندگی مشترک آن دو در ملت عشق و با انحراف از موضوع کتاب به نقد رابطه اللابا عزیز زاهارا و غیرشرعی دانستن این ارتباط می‌پردازد و به این ترتیب تناسبی میان آن‌ها و رابطه معنوی شمس و مولانا نمی‌یابد. ضمن آن که بهزعم او «بسیاری از دستورات چهل‌گانه این کتاب در مکتب مولانا تأیید نمی‌شود (خاکی، ۱۳۹۷: ۲۲۲). حقیقت این است که اگر از جنبه‌های ادبی ضعیف ملت عشق که در این جا موردیحث نیست، چشم بپوشیم، کتاب درزمینهٔ معرفی اندیشه‌های مولانا و ساده‌سازی این تعالیم ناب بسیار موفق بوده است. تعالیمی مانند اعتراف به نظام احسن، اندزار از خصم درون، عشق به هستی و آفریدگان الهی، کمال طلبی انسان، اکسیر عشق، تسلیم مشیت الهی بودن، افسای مرشدنماها، شکر خداوند در خیر و شر، تضاد عقل و عشق، حجاب بودن گفتگوهای ظاهری و موارد متعدد دیگر.

به باور نگارنده، ایراد اساسی که متوجه ملت عشق است، این است که به رغم اختلاف نظرهایی که در بعضی موارد میان شمس و مولانا وجود دارد^{۱۴} و برخلاف آن که شمس مولانا را غواص می‌داند و خود را بازرگان (شمس، ۱۳۹۶: ۱۱۵)، شافاک با تأسی از دیگران شمس را «سازندهٔ مکتب مولوی» و پدر دوقلوی آن^{۱۵} (صاحب‌الزمانی، ۱۳۸۷: ۷۴) تلقی می‌نماید، مولوی را «سخنگوی» (خاکی، ۱۳۹۷: ۶۶) شمس می‌داند یا به قول براون مولانا را افلاطونی معرفی می‌کند که به بیان هنرمندانه افکار سقراط مباردت کرده است^{۱۶} (براون، ۱۳۵۷: ۲۰۲). افرون بر آن‌چه گفته شد، نمی‌توان دو نکته‌ای را که بهزعم نگارنده برای کتاب کیمیا پروردۀ حرم مولانا در حکم چشم اسفندیار شده است، نادیده گرفت. نکته اول این که نویسنده در کنار نقدهایی که به اندیشه و نظرگاه برخی پژوهشگران یا نویسندگان حوزهٔ شمس و مولوی‌پژوهی وارد می‌کند، بعضًا با غلبة احساسات به نقد خود افراد نیز می‌پردازد و آنان را با ویژگی‌هایی چون سینه‌چاکان هالیوودی (خاکی، ۱۳۹۷: ۱۱۳)، کوتاه‌اندیش (همان: ۹)، ساده‌اندیش (همان)، خیری که در جانش تمنای عطشناک تمجید و تحسین دارد (همان: ۱۸۱)، کسی که در عمرش یک روزه نگرفته است (همان)، دکان‌داران، کلاس‌داران و

همایش‌سازان (همان: ۱۰) مخاطب قرار می‌دهد و نوشتۀ‌هایشان را حاصل خیال‌ها و دل‌آزدگی‌های شخصی (همان: ۱۴)، دل‌زدگی و به‌پوچر سیدگی (همان) بازکاوی حقوق پایمال شده زنان ایرانی (همان: ۸)، تاختن‌های ناآگاهانه و ناجوانمردانه (همان: ۱۰) و مواردی از این دست تلقی می‌کند و ضمن آن که دولت ترکیه را متهم به فروکاستن تعالیم مولوی به مراسم سمعان نمایشی می‌نماید، از «کتاب‌های ناسازی» که سپهسالار و افلاکی بهمنزله باورمندان اغراق‌گر شمس و مولوی نوشته‌اند (همان: ۱۶)، انتقاد می‌کند و استقبال خوانندگان ایرانی از رمان‌ها را حاصل «روان‌شناسی‌زدگی» آنان می‌داند (همان: ۲۲۶).

نکتهٔ بسیار قابلٌ ملاحظهٔ دیگری که در این کتاب وجود دارد، تناقضات متعددی است که در قضاوت‌های متفاوت دیده می‌شود. نویسنده بدون این که معیار خاصی ارائه کند، به مقتضای نیاز اقدام به رد با قبول روایت‌های افلاکی و سپهسالار نموده‌است، تاجیایی که منطق کتاب از این گزینش‌های سوگیرانه متضرر شده‌است. او به خاطر ترسیم شمسی خداگونه (همان: ۱۷) اعتراضات چشمگیری به کتاب‌های مناقب و رسالهٔ سپهسالار دارد. با این وجود رمانی که به ارزیابی روایت رمان‌ها می‌پردازد، با استناد به همین روایت‌های مخدوش افلاکی و سپهسالار نظر می‌دهد (همان: ۱۹۱). با استناد به گفتهٔ شمس که «من جزء جماعت کرامتی نیستم که دست بر نهم، بیمار صحت یابد» (همان: ۱۳۰) و با ذکر نمونه‌هایی از کرامات مخدوش منسوب به شمس در پایان فصل چهارم (همان: ۱۳۲-۱۳۸)، سعی در اثبات غیرقابل‌اطمینان بودن منابع تاریخی دارد، اما زمانی که روایت قتل کیمیا به میان می‌آید، در چرخشی قابلٌ توجه با یک استفهام انکاری می‌پرسد: چرا نویسنده رمان مردن کیمیا را حاصل کرامات!! شمس ندانسته و شمس را به قتل کیمیا متهم کرد است؟ (همان: ۱۲۸) با توجه به نوشتۀ‌های پیشین اعتراض نویسنده که «چرا چنین کتابی (ملت عشق) به تیراز بالا می‌رسد، اما متن‌های اصلی دربارهٔ شمس و مولانا در همان چاپ‌های ابتدایی مانده‌اند؟ برای نمونه کتابی چون مناقب‌العارفین یا رسالهٔ سپهسالار به چاپ چندمین خود رسیده‌اند؟» (همان: ۲۲۶) نمونهٔ دیگری از این تناقضات است. همچنان که دفاع پیشین ایشان از تنبیهات فیزیکی کیمیا و توجیه آن‌ها با آیات قرآنی، با افسانهٔ خواندن دعوای نهایی منجر به مرگ کیمیا ناسازگار است. حجت‌های ضعیف نویسنده در سراسر کتاب زمینه‌ساز دسته‌ای دیگر از این تناقضات و خدشه‌دار کردن اعتماد خوانده به کتاب است. غلامرضا خاکی در در ماجراهی شمس و علاء‌الدین اعتراضات شمس را «توعی بهانه‌جویی پدرانهٔ شمس» (همان: ۱۱۳) می‌نامد. علاقه‌مندی علاء‌الدین جوان به کیمیا را ثبات «دیوانگی او و عدم پایبندی به احکام شرعی» می‌بیند و در حالی که بهاء‌الدین، برادر بزرگتر هنوز ازدواج نکرده‌است و تاریخ هم حرفی از متاهل

بودن علاءالدین نزده است، عزب بودن علاءالدین را که افتخارالمدرسین است، در زمانی که پسران در سن تکلیف ازدواج می‌کردند، رد می‌کند. این روند در اغلب فصل‌های کتاب پی گرفته می‌شود. در اینجا لازم است اشاره شود که با توجه به باسواندی غالب جامعه و نگاه تیز و نقادانه‌ای که در کتاب خوانان وجود دارد، انتظار می‌رود صاحب‌نظرانی که حرف و حدیث‌شان بر پیشانی کتاب‌ها مهر تأییدی بر آن‌ها تلقی می‌گردد یا در جلسات نقد و بررسی آثار حضور می‌باشد، با تعمق بیشتری مخاطبان خود را به این غث و سمنین‌ها رهنمون شوند. باشد که راه‌های بهتری به روی پژوهش‌های دانشگاهی به‌ویژه در شناسایی میراث فرهنگی گشوده گردد.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۶۲

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد، داستان شمس و کیمیا در حال تبدیل شدن به حاشیه‌ای پررنگ‌تر از متن است. بنابراین برای جلوگیری از دامنه دارتر شدن این موضوع گام اول این است که با به رسمیت شناختن میدان‌های ادبی و تاریخی از ارزیابی متون تخیلی مانند رمان با سنجه‌های تاریخ دوری شود و این مرز برای خوانندگان نیز تبیین گردد. در مرحلهٔ بعد با تکیه بر آثار مورد اطمینان‌تری چون مقالات شمس به نقد و ارزیابی منابع تاریخی موجود در این زمینه اقدام شود و از میان این روایات تاریخی به دور از هر نگاه جانب‌دارانه روایتی قابل اعتمادتر به مخاطب ارائه گردد، چراکه به‌زعم نگارنده حتی برخی از کسانی که تا به امروز با داعیهٔ تاریخ‌نگاری در این مورد قلم فرسوده‌اند، با حدسیات و فرضیات جانب‌دارانه خود به ابعاد این تاریخ افزوده‌اند و دامنهٔ مناقشات را گسترشده‌تر کرده‌اند.

پی‌نوشت

۱. این عنوان تک مصروعی از بیت زیر در دفتر اول مثنوی مولوی داستان طوطی و بازرگان است:
گه تناقض گاه ناز و گه نیاز گاه سودای حقیقت گه مجاز
۲. تکرار اطلاعات کتاب‌شناسی مولویه بعد از مولانا در دو صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹، تکرار پی‌نوشت صفحه ۸۳ در صفحه ۹۴، تکرار پی‌نوشت صفحه ۲۴۵ در صفحه ۲۴۸، تکرار روایتی که در صفحه ۲۰۸ آمده به عنوان پی‌نوشت در صفحه ۲۷۴.
۳. مولوی «در شب تعریس پیش آن عروس» معشوق معنوی را عروس می‌بیند و ابن‌عربی به صورت افراطی‌تری ترجمان‌الأشواق را با زبان رمز در شرح و وصف عشق نظام، ملقب به عین‌الشمس و البهاء (دفتر غزلیات) سروده و این عشق را شرح ربانی تلقی کرده‌است. (ستاری، ۱۳۸۴: ۷۲-۷۳) و نمونه‌های متعدد دیگری هم در تاریخ عرفان وجود دارد.
۴. در این زمینه نظرات متفاوت و متناقضی وجود دارد. اعظم نادری با افلاکی هم عقیده است که

اویات و هنر

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۶۳

شمس در دور اول در قونیه ازدواج کرده است. (نادری، ۱۳۹۶: ۱۷۵) ایشان همچنین می‌نویسد که شمس پیش از طلاق مهریه کیمیا را داده است (همان: ۱۷۱).

۵. محمد حنفی، ۲۲ مرداد ۱۳۹۶، خبرگزاری تسنیم، جلسه نقد و بررسی رمان وقت معلوم.

۶. مصطفی ملکیان در این باره می‌گوید: احساس می‌کنم، عرفای ما با آن بخش از شریعت که مربوط به ارتباط میان انسان و خدا است، مانند نماز و روزه و اوراد موافق تر بوده‌اند و در آن‌جهه که متناسب با ارتباط میان انسان‌ها بوده، تسامح می‌ورزیده‌اند. این سخنرانی هم در کanal سخنرانی‌های تلگرام قابل دسترسی است و هم در سایت <http://3danet.ir>

۷. اعظم نادری این درگیری‌های فیزیکی شمس را این‌گونه مورد حمایت خود قرار می‌دهد و می‌گوید: شمس برای نگهداشت کیمیا حتی درگیری فیزیکی هم می‌کرد (نادری، ۱۳۹۶: ۱۷۲). به این ترتیب تاریخ‌نگاران هم با حدس و گمان و تخیل ناخواسته به جرگه رمان‌نویسان می‌پیوندند.

۸. امری که ظاهرآ در میان برخی از پژوهشگران ایرانی پذیرفته نیست یا تبیین نشده است. مثال دیگر: این خط را در کتاب بی من مرو می‌بینیم که نقد تاریخی چهار رمان را پی گرفته است و در رمان دانستن یا ندانستن آن‌ها همچون خاکی دچار تناقض شده است.

۹. جواد اصحابیان در گفت‌و‌گو با ایسنا با عنوان «بحثی درباره رمان تاریخی»، ۱۳ خرداد ۱۳۹۷.

<https://www.isna.ir/new>

۱۰. این پیوست که گویی در اصل یادداشتی بوده است که نویسنده ابتدا آن را در وبلاگ شخصی خود منتشر کرده است، نیاز به ویرایش اساسی دارد.

۱۱. رجوع شود به مقاله «کیمیای شمس» به قلم شریفی و همکاران که در آن ادعا می‌شود: «روایت شمس در کتاب سعیده قدس از منظر روانکاری (غالباً فروید) دنبال می‌شود» (شریفی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۳۶)؛ زیرا «در روایت او شمس از آن شخصیت عرفانی که در کتب روایی و تاریخی ارائه شده، فاصله می‌گیرد و به عنوان شخصی با غایز و انگیزه‌های روانی مطرح می‌شود که همین شخصیت همه جانبه او را محدود می‌کند» (همان: ۱۳۷).

۱۲. محمدرضا خاکی، با ارجاع به نشست صد و شصت و هفت خانه کتاب، به نقل از سعیده قدس می‌نویسد «من به شدت در نوشتن این کتاب به تاریخ و فنادار بودم. باید تأکید کنم که بیش از بیست بار آن کتاب را بازنویسی کردم. به این خاطر که احساس می‌کردم، به ساحت تاریخ تجاوز کرده‌ام و نوشتن را از نو آغاز کردم.» (خاکی، ۱۳۹۷: ۱۸۷).

۱۳. افرون بررسی‌ای که نگارنده انجام داده است، هم در سرتاسر همین کتاب کیمیا پروردۀ حرم مولات این ادعا اثبات می‌شود و هم با استناد به مقاله «کیمیای شمس» به قلم شریفی و همکاران که سی مورد از گزاره‌های کتاب کیمیاختشون را بررسی کرده است، تقریباً جز قتل کیمیا و مخالفت کیمیا با ازدواج با شمس بقیه موارد از نظر تاریخی تأیید می‌شوند.

۱۴. سبhanی به نقل از مقدمه کتاب رساله در مناقب خداوندگار اثر فربیدون سپهسالار، تصحیح محمدعلی موحد و محمد موحد در نشست «رساله در مناقب خداوندگار» در شهر کتاب، به تاریخ ۳ بهمن ۱۳۹۱، مواردی از این اختلاف نظرها را بیان می‌کند، مانند نظر متضاد آن دو درباره بازیزد و حلاج، دیدگاه مثبت مولانا به مخاطبان عام و بی‌توجهی شمس به این گروه

۱۵. نظرات مولوی در این باره نیاز به بررسی بیشتر دارد. ضمن آن که همیشه مخالف تقليد بوده و در ذم آن ابيات فراوانی دارد، اما از ذکر اين نكته هم که شمس اسرار بى را همه بر او آشکار کرده، ابایی نداشته است: سلطان عرفناک بدش محرم اسرار / تا سر تجلی ازل جمله بيان کرد

منابع

اسحاقیان، جواد. گفتگو با ایسنا با عنوان «بحثی درباره رمان تاریخی». ۱۳۹۷ خرداد ۱۳۹۷ (<https://www.isna.ir/new>)

برآون، ادوارد (۱۳۵۷). سنتای تا سعدی. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران: مروارید.
حنیف، محمد. ۲۲ مرداد ۱۳۹۶. خبرگزاری تسنیم. جلسه نقد و بررسی رمان وقت
علوم.

خاکی، غلامرضا (۱۳۹۷). کیمیا پروردۀ حرم مولانا (روایت‌هایی از زندگی مشترک
شمس تبریزی و کیمیا خاتون). تهران: هرمس.

ستاری، جلال (۱۳۸۴). عشق‌نوایی‌های مولانا. تهران: مرکز.
سیداشرف، جواد (۱۳۸۱). «رمان تاریخی بهمثابة ژانر ادبی». گفتگو با علی دهباشی.
مجلة بخارا. مرداد ۱۳۸۱. شماره ۲۶. صص. ۲۵-۳۴.

شافاک، الیف (۱۳۹۵). ملت عشق. ترجمۀ ارسلان فصیحی. تهران: قطبون.
شریفی، غلامحسین، علی‌محمد آسی‌آبادی و سیده‌فاطمه میرمرعشی (۱۳۸۹). «کیمیای
شمس». فصلنامۀ تحقیقات زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر. دورۀ
جدید. شمارۀ ۳ (پیاپی ۶) صص. ۱۱۵-۱۳۹.

شمس‌الدین محمدبن‌علی‌بن‌ملک داد تبریزی (۱۳۹۶). مقالات شمس. به کوشش
محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.

صاحب‌الزمانی، ناصرالدین (۱۳۸۷). خط سوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
قدس، سعیده (۱۳۸۵). کیمیا خاتون. تهران: چشمۀ.

نادری، اعظم (۱۳۹۶). بی من مر. تهران: روزنۀ.

<http://3danet.ir>

یاغمور، سینان (۱۳۹۷). سرشک عشق تذکره نوشتی از شمس تبریزی. ترجمه اسماعیل حسینی.
تهران: فرمهر.

یامور، سینان (۱۳۹۵). شمس خاموش. ترجمه مهرنوش پرتوی. تهران: نیک مهر.